

بررسی تطبیقی «پارسا زن» عطار و «هزار و یک شب» بوکاچو

محبوبه مسلمی زاده*

تاریخ دریافت: ۹۴/۲/۳۰

تاریخ پذیرش: ۹۴/۶/۱۹

چکیده

این مقاله به روش تقابل کلی دو داستان را مقایسه کرده: «پارسا زن» در «الهی نامه» عطار داستانی در بیان اهتمام زنی در اثبات عفت و زهد خود که از رهگذار عدم تسلیم به خواهش‌های ناپاک متهم به خیانت شده، به اضطرار راهی سفر می‌شود و در مقابله با ناملایمات و بلاها، به مستجاب الدعوی رسیده عقیف و شریف به وصال دوبارف شوی می‌رسد؛ و داستان «هزار و یک شب آلاتی‌یل» در «دکامرون» اثر بوکاچو، روایت شاهدختی که هنگام گسیل او به همسری پادشاه مغرب، در طی سفر گرفتار حوادثی می‌شود و برای رسیدن به مقصد، ناگزیر - به اندک مقاومتی - خواسته‌هایی را اجابت کند. هدف این مقاله بررسی دو داستان یکی به نظم و یکی به نثر از دو ملّیت مختلف و یافته‌های این تحقیق، علت شباهت کلی ساختار اصلی دو داستان و تفاوت‌هایی در جزئیات آن دو مانند نوع و تعداد رویدادها، هدف سفر، شخصیت‌های داستان، طبقات اجتماعی، زمان و مکان رویدادها، راوی، زبان قصه‌ها و مواردی از این گونه است. عضو هیأت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد ایذه، ایذه، ایران (استادیار).

mah.moslemi@gmail.com

کلیدواژگان: فریدالدین عطار، الهی نامه، پارسا زن، بوکاچو، دکامرون، هزار و یک شب.

* عضو هیأت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد ایذه، ایذه، ایران (استادیار).

mah.moslemi@gmail.com

مقدمه

از اواخر قرن ششم تا نهم هجری، سبک عراقی در شعر فارسی رواج یافت و شاعران و ادیبان با تفسیر و منطق و حکمت و ادب تازی آشنا شدند و به دلیل جابه‌جایی مراکز قدرت و گسترش علوم در حوزه‌های آموزش علمی و فرهنگی شهرهای مختلف ایران، واژه‌های علمی و حکمی و فلسفی و دینی و نجوم و پزشکی در آثار شاعران وارد شد و مضامین اخلاقی و تربیتی و پند و اندرز جای مباحث مبالغه‌آمیز را گرفت. با ورود تصوف و عرفان در شعر، گویندگان عارفی چون سنایی، عطار، مولوی و حافظ و ده‌ها شاعر دیگر ظهور کردند. عشق و عرفان و اخلاق از درونمایه‌های رایج و قالب مثنوی و غزل اهمیت بیش‌تری یافت.

یکی از نمونه‌های بارز این دوره، مثنوی «الهی نامه» فریدالدین عطار نیشابوری است که کتابی است درباره سفر به درون، در قالب مناظره خلیفه‌ای با شش فرزند خویش که عطار برای خواسته‌های شش فرزند تعبیری را در نظر دارد و آن عبارت است از نفس، شیطان، عقل، علم، فقر، توحید و حکایاتی را در این مثنوی ذکر کرده تا بی‌ارزشی تعلقات و آرزوهای انسان را اثبات کند و بیاموزد که جست‌وجوی حقیقت و تکاپو در راه طریقت مستلزم رهایی از قید این تعلقات است.

ساختار روایت «الهی نامه» بر اساس یک داستان اصلی است که مشتمل بر حکایات و تمثیل‌های متعددی نیز هست و در پایان هر حکایت، استنتاج‌های اخلاقی و عرفانی متناسب با موضوع حکایت ارائه شده است.

در پایان قرون وسطی و آغاز قرون جدید (قرن ۱۶-۱۴م) نیز برای احیای ادبیات و علوم و صنایع در اروپا، دوره تجدد و جنبشی پدید آمد که اصطلاحاً و به طور خاص آن را رنسانس گویند. اساس این جنبش و تجدید حیات تقلید از ادبیات قدیم به هدف بازگشت هنر و ادب بود و باعث رونق شگفت‌آور صنایع و ادبیات شد. این واقعه مهم تاریخی دنیا، نخست در ایتالیا مایه گرفت و از آن پس در فرانسه و آلمان و اسپانیا و هلند گسترش یافت و هنرمندان آن دوره شاهکارهایی آفریدند که تا امروز هم‌چنان در اوج است. از جمله این هنرمندان، جیووانی بوکاچیو است که کتاب معروف «دکامرون» را نگاشته است.

در «دکامرون» زمینه داستان را گروهی از مردان و زنان تشکیل می‌دهند که برای فرار از بلای طاعون در سال ۱۳۴۸ م به فلورانس می‌گریزند و به افسانه‌گویی می‌پردازند، و چون خلق و خوی داستان‌گویان متفاوت است داستان‌ها نیز تنوع بسیار دارد و از مجموع آن‌ها اوصاف شاعرانه، عبرت‌آموز و غم‌انگیز اما لطیف و شاعرانه فراوان به چشم می‌خورد. چون نویسنده واقف به روح بشری و اشخاص داستان بوده، همه قهرمان‌های آن زنده و پر از شور زندگی است.

پیشینه تحقیق

در زمینه بررسی و مقایسه داستان «هزار و یک‌شب آلاتی یل» با «پارسا زن» «الهی‌نامه» عطار پیش‌تر تحقیقی نشده اما پژوهش‌هایی به صورت جداگانه بر کل این دو اثر یا برخی داستان‌های «الهی‌نامه» صورت گرفته است از جمله مقاله‌ای با عنوان «سرگذشت زن پارسای عطار» نوشته حشمت مؤید که به معرفی این داستان پرداخته خلاصه‌ای از روایت را همراه با معرفی مأخذ آن به دست داده است سپس ترجمه‌ای از دیگر روایات داستان را نیز ذکر کرده است.

در مقاله‌ای دیگر با عنوان «عناصر داستانی حکایت زن پارسا در الهی‌نامه عطار»، فاطمه امامی با نقد و بررسی آن داستان، سعی در دست یافتن به زوایایی از هنر داستان‌پردازی عطار دارد و با تحلیل عناصر داستانی این حکایت و بررسی شگردهای آشنایی‌زدایی در آن، به بخشی از بوطیقای قصه‌پردازی عطار بپردازد.

ناصر علی‌زاده و سونا سلیمیان در مقاله «کانون روایت در الهی‌نامه عطار بر اساس نظریه ژرار ژنت» گونه‌های مختلف کانون دید را از نظر ژرار ژنت بررسی کرده تغییر متناوب زاویه دید که ناشی از انتخاب کانون‌های روایت متنوع، تأثیر ساختار داستان در داستان و نیز برجستگی عنصر گفت‌وگو در «الهی‌نامه» است معرفی کرده‌اند.

مقاله‌ای هم با عنوان «بررسی کتاب دکامرون اثر جیوانی بوکاچیو، و اما دکامرون» به قلم صابر امامی تحریر یافته و چنان که از عنوان مقاله پیداست، سعی نگارنده، معرفی بوکاچیو و اثر معروف اوست.

بیان مسأله

در مقاله پیش رو، نگارنده سطور بر آن است تا به تطبیق دو داستان از دو اثر ادبی شرق و غرب پرداخته نقاط اشتراک و افتراق آن را بیان نماید و نهایتاً علت شباهت زمینه این دو داستان را دریابد.

هدف تحقیق

تحقیق پیش رو بر آن است تا با در نظر داشتن مقتضیات مذکور، دو داستان مشابه از «الهی‌نامه» و «دکامرون» را بررسی کرده وجوه اشتراک و افتراق آن‌ها را به بحث گذارد.

ضرورت و اهمیت تحقیق

سبک عراقی در ایران و رنسانس در اروپا با تحولات بزرگی که پدید آورد، زمینه ایجاد شاهکارهای بسیاری در حوزه ادبی را نیز فراهم نمود و باعث گسترش تعاملات و تبادلات و اقتباسات علمی و ادبی و ... گردید.

از آنجا که سبک عراقی در ادب فارسی پیش‌تر از رنسانس اروپا پدید آمد، تواند بود که بسیاری از شاهکارهای فارسی دست‌مایه خلق آثاری در اروپا شد که از آن جمله است داستان «پارسا زن» از «الهی‌نامه» و «هزار و یک شب» از «دکامرون» که هر کدام به مقتضای حال و مقام خالق اثر و محل خلق، دارای مختصاتی است که این امر ضرورت تحقیق در مختصات و تشابه‌ها و تفاوت‌ها را با تحلیل داستان‌ها ایجاد می‌نماید.

خلاصه داستان زن پارسا در الهی‌نامه عطار

این داستان در بیگانگی و خویش‌داری از شهوت‌پرستی است که هر کس چنین باشد، سر مردان درگاه خدا خواهد شد.

زنی صاحب‌جمال و بصلاح و زاهد به نام «مرحومه» و از نگاه روزگار، در شمار شیرمردان، از قضا شوهرش قصد سفر حج کرد و زن را به برادر کهتر اما ناجوانمرد خود سپرد. برادر در تیمار مرحومه همت گماشته روزی نزد زن رفت و تا چشم‌اش به جمال او افتاد:

چنان در دام آن دلدار افتاد که صد عمرش به یک دم کار افتاد
(عطار، ۱۳۸۷: ۳۷)

با عقل برنیامد و عشق چیره گشت. زن را به زور زر و زاری نزد خود فراخواند ولی زن او را به خواری دور راند و زبان به سرزنش برادر شوی خود گشود و در مقابل تهدید مرد بی‌باکی نمود. مرد از بیم این که زن به شوهرش سخنی بگوید، چهار تن مزدور گرفت تا به تباهی و زنای زن گواهی دهند. قاضی حکم به سنگسار زن نمود. وی را به بیابان بردند و سنگ افکندند و به گمان مرگ او را به همان حال رها کردند تا عبرت دیگران شود. فردای آن روز زن نیمه‌جان اندکی به خود آمد و ناله و زاری سر داد. اعرابی‌ای در آن حوالی ناله او را شنید و نزد زن فرود آمد و نام و نشان‌اش پرسید
نشاندش بر شتر بردش به تعجیل به سوی خانه خود کرد تحویل
(همان: ۳۸)

پس از چندی زن جمال خود بازیافت و:
عرابی چون جمال او چنان دید به خون خویش حکم او روان دید
(همان)

و از زن خواست همسر حلال او شود و زن ادعا کرد با داشتن شوهر، شوی دیگر او را روا نیست. پس چون عشق از حد بگذشت اعرابی روزی زن را نزد خود فراخواند تا کامی بیابد. زن او را سرزنش کرد و گفت آن بلا نتیجه اجابت نکردن خواسته‌ای مشابه بوده:
اگر پاره کنی صد باره شخص‌ام نیاید در تن پاکیزه نقص‌ام
(همان)

اعرابی از صداقت آن زن پاک‌نژاد، خجل شد و او را به خواهری گرفت. وی غلام سیاهی داشت که او نیز با دیدن زن دل بدو بست و تقاضای وصال نمود. زن گفت خواجه تو چنین خواست و نیافت تو سیاه‌رو چگونه می‌خواهی یافت؟! غلام او را تهدید کرد و زن هم‌چنان بی‌باکی نمود. غلام از شدت خشم نامرادی، طفل خواجه خود را در گاهواره کشت و خنجر خونین زیر بالین زن نهاد. فردا که آن خون بر گردن زن افتاد، غلام و مادر طفل او را چندان زدند که نتوان گفت. خواجه از او دلیل طلبید و زن خواست تا عقل پیشه کند و او را بر بی‌گناهی خود مجاب کرد. اعرابی با زن هم‌داستان

شد و او را نهانی با سیصد درم روانه کرد تا به دیهی رسید. کنار راه داری بر پای بود که مردم به تماشای جوانی که به جرم خراج نپرداختن، بر دار می‌کردند، گرد آمده بودند. پس زن جان آن جوان به سیصد درم خرید و خود رفت. جوان از پی او روان شد:

چو روی زن بدید از عشق حال‌اش
به لب آمد به گردون شد فغان‌اش

(همان: ۴۰)

و هرچه تقاضای وصل کرد ناکام ماند. هم‌چنان رفتند تا به دریا رسیدند. جوان نومید از بازرگانی خواست آن «کنیزک بدخو» را از او بخرد. زن آزادگی و تأهل خود ابراز داشت اما بازرگان نشنید و او را به یکصد دینار خرید و به زور بر کشتی نشانید. بازرگان نیز بر وی عاشق شد و هوی غالب آمد. زن شروع به لابه و زاری کرد و برای نیک‌سخنی و نیک‌دلی او همگان را دل بر او بسوخت اما همگان نیز به دیدن زن، دل بر او بستند و کام خواستند. زن چون از حال شومان خبر یافت زبان به دعا گشود و چنان از خود بی‌خود شد که موجی از دریا بخاست و به آتشی چنان فروزان گشت که اهل کشتی را خاکستر نمود. پس باد کشتی را به شهری برد. زن خاکستر را بیرون ریخت و جامه مردان پوشید تا از مزاحمت برهد. اهالی شهر به پیشباز رفتند، او را غلامی ماهرو با اموال فراوان یافتند و شرح حال پرسیدند. به تقاضای زن، شاه نزد او آمد و ماجرا بشنید و شرط گذاشت اگر معبدی برای او کنار دریا بسازد و دستور دهد کسی با او کاری نداشته تا بتواند مشغول پرستش خدا باشد، تمام اموال را بدو خواهد سپرد. شاه خواهش او اجابت کرد و زن عمری در آن معبد به قناعت مشغول عبادت بود. چون پادشاه در احتضار شد وصیت کرد آن زن را به شاهی بنشانند (به این گمان که جوان زاهد درستکار است). زاهد (زن پارسا) چاره ندید همسری طلب کرد. پس بفرمود یکصد دختر همراه با مادران‌شان گسیل دارند. زاهد هویت خود بر آنان آشکار کرد و همگان متحیر شدند و به خواسته آنان شاهی گماشت و خود به عبادت مشغول شد. آوازه این زن مستجاب‌الدعوه در جهان پیچید. شوی او از حج بازآمد و زن را نیافت و برادرش را نابینا و مُقَعَد دید و ماجرا پرسید. وی داستان زنا و سنگسار بگفت و مرد را به ماتم بنشانید. شوی آوازه زن مستجاب‌الدعوه را که کور و مفلوج و مُقَعَد شفا داده شنیده بود، پس با برادر خود روان شد. نزد اعرابی رسیدند و میهمان او شدند و ماجرای زن مستجاب‌الدعوه

با او بگفتند. اعرابی نیز با کنیز کور و مفلوج خود همراه آنان شد تا به دیهی رسیدند که آن جوان بر دار می‌کردند و در منزلی فرود آمدند که زنی آنجا بود. جوانی داشت کور و مفلوج. همه رهسپار دیار پارسا زن شدند. سحرگاهان که زن از خلوت خود بیرون آمد شوی خود از دور دید از خوشحالی سجده برآورد اما چگونه می‌توانست از شرم خود را بنماید. چون خوب نگریست، دشمنان خود با او دید. پس برقی پوشید و نزد شوی آمد و گفت چه می‌خواهی؟ هر کدام مشکل خود گفتند و پارسا زن گفت به شرط اعتراف به گناهان، آنان را شفا خواهد داد. پس از آن، با شوی خود روی بنمود:

منم آن زن که در دین ره سپردم نگشتم کشته از سنگ و نمردم
(همان: ۴۸)

مرد، برادر و غلام و آن جوان را بخشید و پارسا زن شوی را به شاهی نشانید و اعرابی را به وزارت او گماشت:

چو بنهاد آن اساس پر سعادت هم آنجا گشت مشغول عبادت
(همان)

خلاصه داستان هزار و یک شب آلاتی یل - شب هفتم

راوی داستان مرد جوانی است به نام پانفیلیو که سخن خود را با اندرز می‌آغازد با این اندیشه جبر انگارانه که هیچ کس به سرنوشت خود واقف نیست، و داستان زنی مسلمان (اسپانیایی) را می‌آغازد که به دلیل زیبایی خود تا چه حد بدبخت شد و همان جمال موجب گردید که در مدتی نزدیک چهار سال با نه مرد مختلف معاشرت داشته باشد. سلطان بابل (سودانی) به نام پنی مداب (بمینه دب) فرزندان زیادی داشت یکی از دختران اش - آلاتی یل - زیباترین دختر زمان بود. سلطان در جنگ با مهاجمان عرب و شکست آن‌ها، کمک بسیار از پادشاه مغرب (مراکش) گرفته بود و پادشاه مغرب در عوض دختر سلطان بابل را به زنی خواست. شاه بابل پذیرفت و دختر خود را با خدم و حشم و کوکبه و مال و خواسته بر کشتی نشانید و به مغرب فرستاد. نزدیک به مقصد، طوفانی شدید در گرفت و ملاحان از ترس وخامت اوضاع به فکر جان خود افتادند و شاهدخت و ندیمگان اش را در کشتی نیمه شکسته تنها گذاشتند تا کشتی در سواحل مایورک به گل

نشست. آلاتی یل و چند تن از ندیمه‌هایش نیمه‌جان هرچه فریاد زدند به گوش کسی نرسید تا این که نجیب‌زاده‌ای که تصادفاً از آن جا می‌گذشت کشتی را دید و ماجرا را دریافت پس طوفان زدگان را به قصر برد و نواخت. از ظاهر شاهدخت به اشرافزادگی او پی برد و تصمیم به ازدواج با او گرفت و چون بانو مخالفت کرد در صدد کام یافتن از او برآمد و با مقاومت شاهدخت روبه‌رو شد. شاهدخت چون دانست که در میان عیسویان به سر می‌برد و افشای هویت گرهی از کار نمی‌گشاید، به ندیمگان دستور داد هویت خود فاش نکنند و سخت مراقب پاکدامنی خود باشند و خود نیز بر آن بود تا بکر و عفیف نزد شوهر برود.

نجیب‌زاده که منع و طرد شاهدخت را می‌دید به حيله متوسل شد. در بزمی، بدو نوشیدنی‌های نشاط‌آور خوراند و او را به اتاق خود برد. اما ماراتو، برادر پریکونه (نجیب‌زاده) که به شاهدخت چشم داشت، با نقشه‌ای همان شب برادرش را کشت و دختر را ربود و با خود بر کشتی نشاند و از محل دور شدند. ماراتو چندان در تسلای آلاتی یل کوشید تا او را رام کرد. از سوی دیگر، دو فرمانده جوان کشتی نیز عاشق شاهدخت شدند و ماراتو را به آب افکنده پس از آگاهی بانو از ماجرا، او را به انواع وعده و وعید آرام ساختند و در پیشدستی در کامجویی از دختر، بر یکدیگر تاختند تا یکی از آن دو فرمانده کشته شد و آن دیگری زخمی. چون کشتی به مقصد (کلارنزا) رسید آوازه زیبایی شاهدخت در آن سرزمین پیچید و شاهزاده موره آ که هم‌زمان در آن مکان به سر می‌برد نیز شنید و با دیدن او بدو عشق ورزید و دختر را به حضور طلبید و با عزت و حرمت تمام پذیرای آلاتی یل شد.

یکی از دوستان شاهزاده موره‌آ، دوک آتن، با شنیدن آوازه جمال بانو، به دیدار او رفت و دل به عشق‌اش سپرد و به فکر تصاحب او افتاد و حيله‌ای اندیشید. به بستر شاهزاده حمله برد و او را کشت و با آلاتی یل که هنوز در خمار خواب نوشین بود هم‌آغوش شد و پس از آن فرمود تا بانو را از آن قصر بیرون بردند و چون دوک متأهل بود، آلاتی یل را در عشرتکده‌ای بیرون شهر سکونت دادند. مردم آتن با آگاهی از واقعه، برادر شاهزاده را بر تخت سلطنت نشاند و وی را برانگیختند به خونخواهی برادر قیام کند. دوک در تدارک جنگ، قسطنطین، پسر امپراتور روم شرقی و مانوئل برادرزاده‌اش را به کمک طلبید و از

جانب دوک و دوشس- که خواهر یکی از آنان (قسطنطن) بود مورد استقبال قرار گرفتند. دوشس در فرصتی مغتنم نزد دو فرمانده دادخواهی کرد و از آن دو برای حفظ حیثت خود کمک خواست. آنان از اقامتگاه بانو مطلع شدند و از دوک خواستند بانو را به آن‌ها بنماید. قسطنطین در آن مجلس دل بر شاهدخت بست و تصمیم به تصاحب او گرفت. طی نقشه‌ای با هم‌دستی خواهرش (دوشس) بانو را ربود و سوار بر کشتی کرد و به کام خود رسید. سپس در شهری امن مقیم شدند.

از یک سلطان ترکان که دایم با امپراطور روم شرقی در جنگ بود به شهر حمله کرد و بسیاری را قتل عام و اسیر کرد و غنیمت‌ها برد که در میان آن‌ها بانو آلاتی یل بود که در بستر قسطنطین اسیر شده بود. او را به عقد نکاح خویش درآورد و چندین ماه از مصاحبت با او متلذذ شد. در جنگی که با امپراطور روم شرقی در گرفت، از یک، بانو را به خدمتگزار خود (آنتیوخوس) سپرد. این خدمتگزار که زبان بانو را می‌دانست دل به شاهدخت سپرد و ولی‌نعمت خود را فراموش کرد و از حمله دشمن مخفیانه (به رودس) گریختند.

آنتیوخوس بیمار شد و بانو را به یار و ندیم خود که بازرگانی قبرسی بود، سپرد و درگذشت. چون بازرگان خواست به قبرس بازگردد، بانو را همراه خود برد و روابط عاشقانه بین آن دو برقرار شد.

پس از مدتی بازرگان به تجارت، از قبرس رفت. روزی نجیب‌زاده‌ای پیر به نام آنتیگونو، تصادفاً آلاتی یل را دید که به چشم‌اش آشنا می‌آمد. شاهدخت دانست که او قبلاً در دربار پدرش صاحب مقام بوده است. پس او را به حضور طلبید و ماجرا بگفت و آنتیگونو قول داد بانو را نزد پدر باز خواهد گرداند و به عقد پادشاه مغرب در خواهد آورد و چون هویت خود را پنهان داشته، واهمه‌ای به دل راه ندهد. بانو را نزد پدر بازگرداند و طبق آنچه به شاهدخت آموخته بود، آلاتی یل ماجرا را برای سلطان بابل (پدرش) تعریف کرد اما ماجرای سراسر باژگونه و به این قصد که ثابت کند شرافت و عفت خود را تا این زمان محفوظ داشته است.

پس از آن به پادشاه مغرب این خبر رسید و ملازمانی مأموریت یافتند تا عروس را بیاورند. پس آلاتی یل که بارها با مردان مختلف معاشرت یافت، با تلقین عفت خود به

شاه مغرب، به عنوان دوشیزه به ازدواج او درآمد و سال‌ها را در جایگاه ملکه مغرب به خوشی گذراند.

بررسی تطبیقی دو داستان

زمینه اصلی داستان‌ها تقریباً مشابه است. زنی صاحب جمال که ناگزیر از سفر است و تا رسیدن به مقصد نهایی موانع و محک‌هایی در راه او قرار می‌گیرد و باید که شرافت و عفت خود را نگاه دارد تا داستان به پایان خوش خود بیانجامد. اما در جزئیاتی چون شخصیت اصلی، شخصیت‌های فرعی، رویدادها، راوی، زمان، مکان و نوع ادبی داستان تفاوت‌هایی مشهود است.

شخصیت‌های اصلی

شخصیت اصلی در داستان *عطار* زنی صاحب جمال و صلاح به نام «مرحومه» است. «مهم‌ترین صفت زن، که بسامدی بالا دارد، صفت جمال و صلاح و زهد است. نام او مرحومه است و صفت ثابت زن زیبارو که تا پایان تغییری در آن رخ نمی‌دهد، پارسایی و پاکدامنی اوست و امتناع وی از پذیرفتن خواهش‌های ناپاک ناپاکان که هدف اصلی و درونمایه داستان نیز هست. صفات دیگر قهرمان اصلی که به تناسب بروز رخدادها در وجود زن پارسا ظهور می‌یابد، صفاتی است که سبب پویایی شخصیت او تا رسیدن به مرحله تکامل می‌شود: راستگویی، قدرت تفکر و تعقل صحیح، قدرت تصمیم‌گیری سریع، قدرت متقاعد کردن مردان، چشم‌پوشی از مال و بخشیدن مال، چشم‌پوشی از قدرت و پادشاهی که همه این صفات حول محور صفت اصلی او (پاکدامنی و پایداری در عفاف) است» (امامی، ۱۳۸۹: ۳۵۵). «نکته مهم در تحلیل ساختاری شخصیت قهرمان اصلی، آن است که برخی مسائل مربوط به قهرمان ذکر نشده مانند سن، محل زندگی، فرزند یا فرزندان، خانواده، موقعیت اجتماعی، مقام کلیشه‌ای همچون مادر و...» (همان: ۳۵۸).

شخصیت اصلی داستان «دکامرون»، آلاتی یل، دختر پنی مدب (بمینه دب) سلطان بابل است. بر خلاف پارسا زن *عطار*، برای «پنی مدب» به قصد یک ازدواج سیاسی با

پادشاه مغرب، سفری از پیش تعیین و مقدمات و امکانات این سفر به تمامی آماده شده است.

صفت مهم او نیز زیبایی بی حدّ اوست که تا پایان داستان هم‌چنان بر قرار خود باقی است و نیز اشراف‌زادگی دختر که این صفات، او را در فراز و فرود سفر با رویدادهایی روبه‌رو می‌کند که ناگزیر می‌شود برای حفظ جان خود و رسیدن به مقصد، بدون مقاومت چندانی، تن به هر خواسته‌ای بدهد و در تمام این مراحل بر پوشیده داشتن هویت اصلی خود پافشاری دارد و به ندیمگان‌اش نیز بدین کار توصیه می‌کند و این کار کم‌ترین دغدغه‌ای برای او ایجاد نمی‌کند. بر خلاف «مرحومه» که به سفری ناخواسته و پیش‌بینی نشده مجبور شده بود و برای صیانت از عفت و احتراز از ننگ خیانت و اثبات وفاداری خود همه نوع سختی و شکنجه را برتابید تا جایی که در پارسایی به پایگاه مستجاب‌الدعوی رسید، «آلاتی‌یل» چندان سختی‌ای در راه سفر ندید و ندیمگان‌اش نیز در این راه همه جا او را همراهی و کمک می‌کردند. سیر یکنواخت داستان آلاتی‌یل هیجان چندانی برای خواننده ایجاد نمی‌کند زیرا که از همان آغاز داستان یک اوج ناگهانی گرفته و بی‌درنگ رو به فرود می‌رود، و بعد از یک مقاومت نافرجام و رویارویی و تسلیم او به نخستین خواهش، مخاطب تقریباً به این اطمینان می‌رسد که تا پایان داستان هیجانی او را فرا نخواهد گرفت زیرا که برای حفظ عفت کوششی نشد و آنچه خواننده را ترغیب می‌کند داستان را تا پایان بخواند، آگاهی از پایان آن است که سرانجام این دختر چگونه از عرصه این رقابت بر سر تصاحب او خود را بیرون می‌افکند. بوکاچیو با روش داستان‌پردازی هنرمندانه خود، خواننده را تا پایان داستان ترغیب می‌کند.

شخصیت‌های فرعی

در هر دو داستان، شخصیت‌های فرعی، حول محور شخصیت اصلی داستان، نقش‌آفرینی می‌کنند. «در حکایت عطار، تمامی شخصیت‌های فرعی داستان نیز به اعتبار روند ماجراها، سفری را در تکوین شخصیت خود می‌پیمایند» (امامی، ۱۳۸۹: ۳۵۸). «شخصیت‌های فرعی داستان سه دسته‌اند: ۱- شخصیت‌های مقابل قهرمان (مخالف یا شریر): برادر شوهر شریر زن، غلام شریر اعرابی، جوان شریر محکوم به مرگ، بازرگان،

اهالی کشتی؛ ۲- شخصیت‌های یاریگر دشمن: چهار شاهد که علیه زن شهادت می‌دهند، قاضی که حکم سنگسار صادر می‌کند، مادر جوان محکوم به مرگ که یاریگر فرزند خویش است؛ ۳- شخصیت‌های یاریگر قهرمان (زن پارسا): همسر زن پارسا، مرد اعرابی، پادشاه، همسران و دختران وزیر (که هم راز زن بودند)، اهالی شهر؛ ۴- شخصیت خنثی: طفل اعرابی «امامی، ۱۳۸۹: ۳۶۱».

اما تعداد کسانی که زن، تسلیم خواهش آنان نمی‌شود و البته نامی هم از آنان برده نشده و فقط با ذکر صفات قابل شناسایی هستند، شش نفر است یعنی برادر شوهر، اعرابی، غلام اعرابی، جوان محکوم به اعدام، بازرگان، اهالی کشتی در حالی که شخصیت‌های فرعی داستان آلاتی‌یل که تسلیم آنان شد عبارت‌اند از: پریکونه نجیب‌زاده‌ای که در سواحل مایورک دختر را می‌یابد، ماراتو برادر پریکونه، دو فرمانده جوان کشتی، شاهزاده موره‌آ، دوک آتن که دوست شاهزاده موره‌آ بود، قسطنطنین پسر امپراطور روم شرقی، ازبک پادشاه ترکان، آنتیخوس خدمتکار ازبک، ندیم آنتیخوس که بازرگانی قبرسی بود. یاریگران شاهدخت در این داستان یکی آنتیگونو نجیب‌زاده پیری است که پیش‌تر در دربار سلطان بابل (پدر آلاتی‌یل) صاحب مقام بوده، و دیگر ندیمگان شاهدخت که آنان نیز بازمندگان سفر پر نشیب فراز داستان بودند.

البته برخی از شخصیت‌های دیگر نیز قصد یاری رساندن داشته‌اند که چون گرفتار عشق دختر شدند در جلوه ضد قهرمان ظاهر شدند.

زمان و مکان

در توالی داستان *عطار* از زمان و مکان خاصی سخن به میان نیامده، «مکان‌ها بدون ذکر نام جغرافیایی و فقط با عنوان‌های کلی چون خانه، شهر، دریا، جزیره و ساحل است. شاید *عطار* نمی‌خواسته با بیان این مسائل، نوع انسان را محدود به سن و محدوده جغرافیایی و جز آن کند، چه بنیان اندیشه انسان‌مدار وی «انسان، انسان کامل و انسان جهانی» است که سن و جنس و موقعیت نمی‌تواند معیار اعتلا و برتری وی باشد بلکه قدرت ایمان، پایداری در پاکدامنی و عفاف می‌تواند زنان را نیز در هر مکانی و زمانی به مرتبه مردان اعلا برساند» (امامی، ۱۳۸۹: ۳۵۸).

در داستان «دکامرون» مستقیماً اشاره‌ای به زمان خاص نشده اما با ذکر نام برخی شخصیت‌های فرعی می‌توان یک دوره زمانی را فرض کرد مثلاً از یک پادشاه ترکان که با قسطنطین پسر امپراتور روم شرقی پیوسته در جنگ بود، یا هنگامی که پادشاه بابل در جنگ با مهاجمان عرب شکست خورد. مکان‌هایی که رویدادها در آن اتفاق افتاده در داستان آلاتی‌یل نام برده شده: مایورک^۱، کلارنزا (کلارنس؟)، موره^{**}، آتن، رودس^{***}، بابل، مغرب (مراکش) که بدان می‌توان مسیر سفر شخصیت داستان را مشخص کرد.

رویدادها

«مهم‌ترین رویداد که نقش محوری در هر دو داستان دارد، سفر است که در طی آن رویدادهای دیگری نیز رقم می‌خورد. در داستان پارسا زن «الهی نامه» عطار، سفر کامل‌کننده شخصیت زن که در روند آن، مسیر تکاملی را می‌پیماید و در طی این طریق، به انسانی کامل تبدیل می‌شود. در آغاز داستان، سفر زن اختیاری نیست بلکه سفری است از روی اضطرار و اجبار تا پایان داستان که او را در مسیر سفری اختیاری برای حفظ عفت و پاکدامنی قرار می‌دهد که به سفری معنوی و حجّ اکبر و جهاد با نفس تبدیل می‌شود و او را تا مرحله مستجاب‌الدّعویگی پیش می‌برد» (امامی، ۱۳۸۹: ۳۵۸).

اما در هزار و یک‌شب آلاتی‌یل، سفر برنامه‌ای از پیش تعیین شده است که به قصد یک ازدواج سیاسی برای حفظ روابط بین دو کشور و در پاسخ به کمک‌های پادشاه مغرب به سلطان بابل در جنگ با اعراب است. بنابراین سفر با آمادگی و تجهیزات کامل و تحت‌الحفظ صورت می‌گیرد تا دوشیزه‌ای پاکدامن به شوهر آینده‌اش تحویل شود و با این اوصاف طرفی از آن‌ها بر نمی‌بندد و با هم‌دستی پیشکار پدر و بیان داستانی برساخته و یک‌سره باژگونه، درپوشی بر آرایش‌های خواسته و ناخواسته گذاشته قائله را ختم می‌کند، در حالی که سفر پارسا زن «الهی نامه» هنگامی آغاز می‌شود که توشه راه او

^۱ مایورکا، جزیره‌ای در اسپانیا واقع در دریای مدیترانه و بزرگ‌ترین مجمع‌الجزایر بالئارس

^{**} موریای، پلوپونز: شبه جزیره‌ای بزرگ در جنوب یونان که محلّ بسیاری از جنگ‌های اسپارت و آتن در بین سال‌های ۴۳۱ تا ۴۰۴ قبل از میلاد بوده است. این جزیره توسط خلیج کورینت در قسمت شمالی از یونان جدا شده و در دوره عثمانی‌ها این شبه جزیره به نام موریای نیز شناخته می‌شده است.

^{***} شهری در استان اژه جنوبی در کشور یونان

نیمه جانی است که از سنگسار به در برده و بر عکس شاهدخت، تمام عزم‌اش جزم آن می‌شود تا داغ این ننگ تهمت را از پیشانی خود بزدايد و با زهد و پارسایی تمام، وفاداری خود را به شوهرش ثابت کند. اتفاقاتی که پس از سفر حج شوهر از رهگذار سفر این پارسا زن، به وقوع پیوست، یکی اتهام خیانتی است که برادر شوهر برای تن درندادن به خواهش او به زن می‌زند و در پی آن مجازات سنگسار را از قاضی شهر دریافت می‌کند، دیگر تهمت قتل طفل اعرابی، بر دار کردن جوانی بر دروازه شهر به جرم پرداخت نکردن مالیات و نجات او به دست زن، موج شدن دریا و آتش خاستن از دریا و سوختن همه اهل کشتی حامل پارسا زن، بازگشت شوهر نزد زن و پایان خوش داستان.

آنچه در طی سفر شاهدخت بابلی رخ داد در آغاز کار، طوفانی شدن دریا و در هم شکستن کشتی حامل او و نجات دختر و ندیمگان است و نجات آن‌ها. رویدادهای بعدی قتل برادرِ ناجیِ دختر و ربوده شدن دختر به دست او، شورش دو فرمانده جوان کشتی به طمع دختر و به آب افکندن برادرِ ناجی نخستین، تاختن دو فرمانده بر هم و کشته و زخمی شدن آن‌ها، حمله دوک آتن به شاهزاده موره‌آ و قتل او برای تصاحب شاهدخت، حمله ازبک سلطان ترک به آتن محل اقامت دختر و اسارت او و به نکاح خود درآوردن او، جنگ ازبک سلطان با امپراطور روم شرقی و گریز دختر با خدمتکار ازبک سلطان، درگذشت خدمتکار ازبک و سپردن دختر به بازرگان قبرسی، دیدار تصادفی شاهدخت با پیشکار پیشین پدر و طرح داستانی ساختگی برای بازگرداندن او نزد پادشاه بابل و تحویل او به شاه مراکش به عنوان همسر.

آنچه در روند این حوادث در طی سفر جلب توجه می‌کند طبقه متفاوت اجتماعی مردمانی است که طمع در قهرمان داستان دارند که این امر می‌تواند به تأثیر محیط اجتماعی آن روز خالقان دو اثر اشاره‌ای داشته باشد. موارد دیگری که درباره این دو داستان به نظر می‌رسد زبان قصه‌هاست. در داستان *عطار* زبان قصه‌ها اغلب ساده و بی‌تکلف است اما هر کجا سخن از عشق به میان می‌آید کلام *عطار* رنگی دیگر به خود می‌گیرد؛ و در «دکامرون» «داستان‌ها با مقدمه‌ای شروع می‌شود که رسمی، تشریفاتی و تا اندازه‌ای برای مخاطب امروز خسته کننده‌اند. مقدمه‌ها از زبان راوی گفته می‌شوند. زبان مقدمه با زبان قصه هیچ فرقی ندارد و در هر حال رسمی و کتابی است. بین زبان

مقدمه، زبان متن روایت حتی زبان گفت‌وگوها و لحن آن‌ها فرقی وجود ندارد. رنگی واحد، سایه‌ای واحد و لحنی واحد از آغاز قصه‌های کتاب خود را نشان می‌دهد» (امامی، ۱۳۸۵: ۸۵).

«زاویه دید در داستان «زن پارسا» شیوه دانای کل نامحدود است و با آگاهی کامل به صحنه پردازی، توصیف، ذکر جزئیات و بیان حوادث می‌پردازد» (رک. امامی، ۱۳۸۹: ۳۵۴). راوی داستان آلاتی‌یل، دانای کل است، قصه پایان خوشی دارد، بار مذهبی دارد، به باطن و اخلاق و روان و شخصیت‌ها بیش‌تر پرداخته زیرا که آن‌ها بیش‌تر نماینده و به نوعی تمثیل آن معنا و اخلاق مورد نظر نویسنده‌اند. داستان اصرار بر حفظ عفت دارد! می‌توان علت شباهت زمینه این دو داستان را چنین دانست که داستان‌ها و حکایات شرقی برای اولین بار در قرون وسطی به اروپا راه یافته مورد استقبال قرار گرفت و به زبان‌های مختلف برگردانده شد گرچه «مشخص کردن تاریخ دقیق ورود ادبیات شرقی- ایرانی به ایتالیا مشکل می‌نماید (اما) غالب منتقدان و نویسندگان ایتالیایی معتقدند که داستان‌های شرقی به‌ویژه هزار و یک‌شب، قبل از برگرداندن به ایتالیایی، به صورت جسته گریخته در آثار نویسندگانی همچون بوکاچیو و دیگران انعکاس پیدا کردند» (رمضان کیایی، ۱۳۷۹: ۱۲۲). بنابراین اصل داستان عطار که در منابع مختلف نیز ذکر شده در جریان همین مهاجرت به کشورهای دیگر، به فراخور فرهنگ و اندیشه هر ملتی تغییراتی یافت و چیزی بر آن افزوده شد.

نتیجه بحث

زمینه اصلی دو داستان مشابه است اما در جزئیات تفاوت‌هایی متعدد دارد. شخصیت اصلی داستان عطار، زنی متأهل و زاهد است که با تمام قوا در حفظ عفت و شرافت خود می‌کوشد و شخصیت اصلی داستان بوکاچیو، دختری است که قرار است به شوی داده شود و در رویارویی حوادث، به رغم اندک مقاومتی که برای حفظ نجیب‌زادگی و دوشیزگی خود می‌نماید، اما یارای مقابله نیافته در هر مرحله ناخواسته تسلیم می‌شود. نخستین صفت مهم هر دو شخصیت، زیبایی آن‌هاست که موجب تمام دردها شده است.

شاهدخت داستان بوکاجیو، از طبقه بالای جامعه و زن پارسای عطار، از طبقه‌ای عادی است. تعداد و نوع شخصیت‌های دو داستان متفاوت است. زن پارسا ناگزیر به مقاومت در برابر پنج تن است و شاهدخت میان نه تن دست به دست می‌شود. زمان و مکان در داستان «الهی نامه» کلاً مدّ نظر عطار نیست و اشاره‌ای هم به زمان یا مکان خاصی ندارد ولی در داستان «دکامرون» با ذکر اسامی خاص می‌توان محدوده زمان وقوع حوادث داستان را تعیین کرد.

مهم‌ترین رویداد دو داستان سفر است. یکی از روی اضطرار و دیگر از روی انتخاب و هر دو شخصیت ادامه سفری ناخواسته و پرمخاطره را متحمّل می‌شوند. زبان داستان عطار ساده و بی‌تکلف و داستان «دکامرون» زبانی رسمی، تشریفاتی و تا اندازه‌ای خسته‌کننده است. هر دو داستان از زبان راوی گفته شده و زاویه دید آن دو نیز دانای کل است؛ هم‌چنین هر دو داستان به پایان خوش می‌انجامد.

هدف داستان عطار بیان اندیشه‌ای اخلاقی و عرفانی است. داستان بوکاجیو که در آغاز به قصد گذران وقت زنان و مردان قصه‌گو نقل شده، به باطن و اخلاق و روان و شخصیت‌ها به عنوان تمثیلی برای معنا و اخلاق مورد نظر راوی، بیش‌تر پرداخته است. به علت استقبال اروپائیان قرون وسطی از داستان‌ها و حکایت‌های شرقی، این داستان‌ها به زبان‌های مختلفی برگردان شد و جسته‌گریخته در آثار نویسندگان و از آن جمله بوکاجیو تأثیر یافت. بنابراین با توجه به این که داستان بوکاجیو بعدتر از «الهی نامه» نگاشته شده، می‌توان چنین دانست که بوکاجیو از داستان عطار که خود از مأخذی دیگر بهره برده، انعکاس یافته باشد.

کتابنامه

بوکاچو، جووانی. ۱۳۷۹، دکامرون، ترجمه محمد قاضی، تهران: مازیار.
صادقی، فرخ (گردآورنده). بی تا، درباره بوکاچو: شرح زندگانی جووانی بوکاچو نویسنده نامدار فلورانس، بی جا: بی نا.
عطار، فریدالدین. ۱۳۸۷، الهی نامه، پندنامه، اسرارنامه، مقدمه فرشید اقبال، تهران: دُر.

مقالات

امامی، صابر. بهمن و اسفند ۱۳۸۵، «بررسی کتاب دکامرون اثر جووانی بوکاچو»، ادبیات داستانی، شماره ۱۰۶، صص ۸۲ - ۸۸.
امامی، فاطمه. پاییز و زمستان ۱۳۸۹، «عناصر داستانی زن پارسا در الهی نامه عطار»، پژوهشنامه فرهنگ و ادب، سال ششم، شماره ۱۰، صص ۳۴۴ - ۳۷۱.
رمضان کیایی، محمدحسین. بهار و تابستان ۱۳۷۹، «ادبیات داستانی ایتالیا و ریشه‌های شرقی - ایرانی آن (از قرون وسطی تا دورف رنسانس)»، پژوهش ادبیات معاصر جهان، شماره ۸، صص ۱۱۹ - ۱۳۱.
ساور سفلی، سارا. آذر و دی ۱۳۸۷، «الهی نامه عطار نیشابوری / محمدرضا شفیعی کدکنی». آینه پژوهش، شماره ۱۱۳، صص ۷۸ - ۷۹.
ممتحن، مهدی؛ فرخی پور، مریم؛ فرجی فر، شیما. بهار ۱۳۹۳، «زن در اندیشه بزرگان ادب معاصر فارسی و تازی»، فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی، شماره ۲۹، صص ۵۹ - ۸۶.
مؤید، حشمت. پاییز ۱۳۷۶، «سرگذشت زن پارسای عطار»، ایرانشناسی، سال نهم، شماره ۳، صص ۴۲۷ - ۴۴۲.